



<<مشتق صرفی و نحوی>>

استاد ارجمند: <<حجہ الاسلام والمسلمین فلاح>>

<<اسماعیل مدانلو>>

پژو، شکر:

<<پایہ ۲>>

قطع تحصیل:

<<۹۴۲۰۵>>

شمارہ پروندہ:



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## عنوان مقاله:

((مشتق صرفی و نحوی))

### چکیده:

در این مقاله در فصل اول، تعریف لغوی و اصطلاحی مشتق پرداخته میشود و در نتیجه مشتق در لغت اگر از ریشه «ش ق ق» به باب افتعال رود کلمه ی «کلمه ---- این کلمه از دیگری گرفته شد» و رد اصطلاح یعنی «کلمه ی که از کلمه دیگری گرفته شده باشد» مثل «العالم» از «علم».

در فصل دوم به بیان مشتق صرفی و نحوی پرداخته خواهد شد.

در فصل سوم، به تطبیق مشتقات در سوره یاسین پرداخته خواهد شد

### کلید واژه:

مشتق، نحوی، صرفی،

تحفه ای باشد به ساحت مقدسه ی ((اولین شهیده ی راه ولایت حضرت آب

بی بی فاطمه ی مرضیه (سلام الله علیها) ))

## مقدمه:

-در این مقاله به بررسی مشتق صرفی و نحوی پرداخته میشود .

-هدف از این پژوهش دستیابی کامل به مبحث مشتقات میباشد و خواننده این پژوهش با مطالعه ی آن به یک بسته ی کامل و بدون نقص مشتقات دست می یابد .

همچنین به بررسی تفاوت های این دو و استعمالشان در یکی از سوره های قرآن پرداخته میشود .

-از آنجا که فراگیری مشتقات بالاخص مشتق نحوی در فهم متون عربی اعم از قرآن و روایات نقش بسیار مهمی دارد این مقاله به این امر مهم پرداخته است .

-سوالهایی که در این پژوهش به آن پرداخته شده این است که مشتق صرفی و نحوی چیست و چه تفاوتی با هم دارد

با مراجعه به کتب ادبیات عرب کتابت این مقاله انجام شده.

## فصل اول:

کلیات و مفاهیم:

گفتار اول:

تعریف مشتق:

الف: لغوی:

ب: اصطلاحی:

تعریف لغوی مشتق:

از ریشه «ش ق ق» است که به تنهایی به معنای بسیاری دلالت می‌کند و هر معنی با وجود قرینه تغییرات خاص خود را دنبال دارد مثلاً «اشتق الامر» یعنی کار دشوار شد یا «شق علی فلان» یعنی زمانی را به دردرسر انداخت و امثالهما .

هیچ یک از این معانی به بحث از «مشتق» بر نمی‌گردد ولی وقتی همین ریشه که یکی از ابواب ثلاثی مزید یعنی «باب افتعال» برود باز هم معانی متعددی دارد که یکی از آنها با «کلمه» به کار میرود = «اشتق الکلمه» یعنی آن کلمه را از کلمه ی دیگری ساخت.<sup>۱</sup>

واژه ی «مشتق» به تنهایی اسم مفعول از ریشه ی از باب «افتعال» می باشد و معنای آن «از کلمه دیگر ساخته شده» می‌باشد.<sup>۲</sup>

### تعریف اصطلاحی مشتق:

کلمه یا جامد است یا مشتق. «جامد» جامد کلمه ای است که از کلمه ای دیگر گرفته نشده باشد مثل حجر(سنگ)

اما «مشتق» کلمه ای است که از کلمه ای دیگر گرفته شده باشد مثل عالم(دانا) از (عَلِمَ) یه معنای دانست- فعل ماضی-<sup>۳</sup>

کلمه ای که مشتق از آن گرفته می شود، اصل کلمه می نامند.

اصل و مشتقات آن را «کلمات همجنس» می نامند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> معجم الوسیط ، محمد بندر ریگی ص ۱۰۴۳

<sup>۲</sup> همان ج ۲

<sup>۳</sup> طباطبایی، محمد رضا؛ صرف ساده، ج ۱ ص ۱۹

<sup>۴</sup> همان

## فصل دوم:

گفتار اول: مشتق صرفی:

گفتار دوم: مشتق نحوی:

گفتار اول: مشتق صرفی:

الف. اسم فاعل:

ب. اسم مفعول:

ج. صفت مشبیه

د. صیغه مبالغه

ه. اسم تفضیل

و. اسم مکان و زمان

ز. اسم آلت

الف: اسم فاعل:

وزن اسم فاعل بر همان وزن «فاعل» می باشد و چنانچه ماده‌های به این وزن برده شود به آن اسم فاعل ار آن ماده را می گوئیم .

ایم بیان کامل نیست چون مُکْرِمٌ نیز اسم فاعل است ولی بر وزن فاعل نیست. اگر تعریف اسم فاعل باشد ولی اگر بیان ساختار باشد کامل بیان نشده <sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> شیرازی، محمد امین، صرف روان ج ۱ ص ۶۰

علاوه بر ثلاثی مجرد، اسم فاعل در ثلاثی و رباعی مجرد و مزید هم ساخته می شود.

اسم فاعل در غیر ثلاثی مجرد از «فعل مضارع معلوم» همان باب گرفته می شود، به این صورت که به جای حرف «آتین» میم ---- می گذاریم و مقابل حرف آخر اگره کسره نداشته باشد، مکسور می گردد و به جای همزه ی هخر تنوین می گزاریم مثلاً در باب افعال أَفْعَلٌ، يُفْعِلُ، مُفْعِلٌ.<sup>۱</sup>

اسم فاعل شش صیغ دارد یعنی صیغه ای برای مذکر و صیغه ای برای مونث و از هر کدام مفرد و مثنی و جمع وجود دارد که جمعا شش صیغه می شود مانند (در باب ثلاثی مزید باب استفعال)

مذکر: مُسْتَشْفٍ	مُستشفيان	مُستشفون
مونث: مُسْتَشْفِيَةٌ	مستشفيات	مُستشفيات
مفرد	مثنی	جمع

تبصر: شش صیغه ای است که برای ۱۴ صیغه استعمال می شود.<sup>۲</sup>

مثال های هر کدام از ابواب ثلاثی مزید:

الف: مُطْمَئِنَّةٌ از باب افعال (رباعی مزید) « قَرِيهٌ كَانَتْ اَمِنَةً مُطْمَئِنَّةٌ »<sup>۳</sup>

ب: الْمُتَكَلِّمُ از باب تفاعل (ثلاثی مزید) الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَفَاتِيحُهُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللّهُ فَإِنَّهُ تُؤَجَّرُ أَرْبَعَةً السُّأَلِ

ج: الْمُسْتَمِعُ از باب افتعال (ثلاثی مزید) وَالْمُتَكَلِّمُ وَالْمُسْتَمِعُ.

د: الْمُحِبُّ از باب افعال (ثلاثی مزید) وَالْمُحِبُّ لَهُمْ

هـ: مُنْقَلِبُونَ از باب استفعال (ثلاثی مزید) قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> همان

<sup>۲</sup> همان

<sup>۳</sup> سوره نحل آیه ۱۱۲

<sup>۴</sup> تحف العقول، ص ۲۸

<sup>۵</sup> سوره اعراف، آیه ۱۲۵



ک: ملاقوا<sup>۱</sup> از باب مفاعله (ثلاثی مزید) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

ر: فَالْمُلْتَقِيَاتِ از باب افعال (ثلاثی مزید) فَالْمُلْتَقِيَاتِ ذِكْرًا<sup>۲</sup> (۳)

### ب: اسم مفعول:

وزن اسم مفعول بر همان وزن «مفعول» می باشد و چنانچه ماده ای به این وزن برده شود به آن اسم مفعول از آن ماده می گویم. ثلاثی مجرد<sup>۴</sup>

اسم مفعول به کسی با چیزی که فعل بر او واقع شده دلالت دارد مثل «مکتوب» یعنی نوشته شده.<sup>۵</sup>

اسم مفعول اگر از فعل هی غیر ثلاثی مجرد گرفته شده باشد، همچون فعل مضارع مجهولش می باشد با این تفاوت که به جای حرف مضارع میم مفهوم می گذاریم. مثل «مُسْتَطَرٌّ» در (وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ) که از مضارع مجهول از باب «تستطر» گرفته شده و مثل «مُسَلَّمَةٌ» در (مُسَلَّمَةٌ لَا شَيْءَ فِيهَا) که از مضارع مجهول باب تفعیل گرفته شده «تُسَلَّمُ»<sup>۶</sup>

(۱)مفعول (۲)مفعولان (۳) مفعولون (۴)مفعوله (۵)مفعولتان (۶)مفعولات

تذکر اگر اسم مفعول از فعل از فعلا یا ---- با ذوق بر متعدی شده ---- همچون فعل مضارع مجهول داری چهارده لفظ خواهد بود و به هنگام صرف الفاظ فقط ضمیر هایش تغیر می کند.

مثل «ممروربه، ممروربهم، ممروربهم

ممرور بها، ممروربهما، ممروربهن

ممروربک، ممروربکما، ممروربکم

<sup>۱</sup> در اصل ملاقون بوده است

<sup>۲</sup> سوره رسالات، آیه ۵

<sup>۳</sup> پیشین ص ۶۰

<sup>۴</sup> همان

<sup>۵</sup> همان

<sup>۶</sup> هما، ص ۶۱

ممروربک، ممروربکما، ممروربکن

ممروربی، ممروربنا»

صرف ضمائر متصل مفعولی از این قرارند:

غائب: ۱- هـ ۲- هما ۳- هم ۴- ها ۵- هما ۶- هن

مخاطب: ۷- ک ۸- کما ۹- کم ۱۰- کی ۱۱- کما ۱۲- کن

متکلم ۱۳- ی ۱۴- نا

تتمه: اسم مفعول از فعل ثلاثی مزید لازم که به حرف جر متعدی شد، بدین گونه صرف می شود

مثال: ۱- منکسربه ۲- منکسربها ۳- منکسربهم ۴- منکسربها ۵- منکسربهما ۶- منکسربهن ۷- منکسربک

۸- منکسربکما ۹- منکسربکم ۱۰- منکسربکی ۱۱- منکسربکما ۱۲- منکسربکن ۱۳- منکسربی

۱۴- منکسربنا

### ج: صفت مشبیه:

اسمی که بر ثبوت صفت برای شخص یا چیزی دلالت دارد و چون معنای ثبوت در آن لحاظ شده پس دارای زمان نیست و از همین جهت با اسم فاعل تفاوت دارد. مثل «صغیر» که به معنای شخص یا شیء کوچک است.

ولی اسم فاعل شبیه است از جهت اینکه یا یک لفظ بر سه معنای غائب، مخاطب، متکلم استعمال می شود»  
هو شجاع- انت شجاع- انا شجاع» و مثل اسم فاعل شش صیغه دارد «شجاع- شجاعان- شجاعون- شجاعی- شجاعتان- شجاعات»<sup>۱</sup>

اسم فاعل «مجرد و مزید» نیز هر گاه معنای ثبوت داشته باشد، صفت مشبیه نامیده می شود ثلاثی مجرد مثل «ظاهر» در ماده «ظاهر» و در ثلاثی مزید مثل «معتدل» در «هراء معتدل»

<sup>۱</sup> صرف روان، ص ۸۷

صفت مشبّهه: بیشتر از فعل ثلاثی مجرد بنا می شود مثل «شریف» و گاهی هم از فعل های ثلاثی مزید می آید که در این صورت بروز اسم فاعل همان --- خواهد بود.

ثلاثی «مستقیم» در حظ مستقیم» که لفظ اسم فاعل از باب اسفعال استو معنای صفة مشبّهه.<sup>۱</sup>

صفت مشبّهه از فعل های لازم بنا می شود و از فعل های که --- آنها بر وزن «فعل» بیش از «فعل» می آید و داری اوزانی است که به تناسب های سر فصل مذکور متفاوت می شوند.

توضیح این سر فعل و صفت مشبّهه ای که از آنها آورده می شود به ترتیب چنین است:

۱- فعل: صفت مشبّهه از فعل های که --- آنها بر وزن «فعل» باشد به تناسب معنای آنها ب اوزان «

فعلان- فعل- افعال- فعیل- فاعل» آمده. با توضیحی که در ذیل هر یک بیان می شود

الف: این اوزان مربوط به امتلا و حرارت باطن است و در این معنا قیاسی می باشد امتلا

مثل «سکران- ربان- سخرتان - لهما» و مثل «غصبان» و «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ

أُسْفًا»<sup>۲-۳</sup>

ب: فعل: این وزن مربوط به بیماری های باطنی، عیوب باطن، هیجانان و خفت است ی در این

معانی قیاسی است. بیماری های باطنی مثل «کمی- حمن- وجع»

لوی: عیوب باطن مثل «-----، لجز- عسر» در «مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسِرٌ»<sup>۴</sup> هیجتن و

سبکی مثل «أرج- جزل- فرح» در «سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَثِيرِ»<sup>۵</sup>

ج: أفعال: این وزن مربوط به عیوب ظاهر، زینت ها و رنگ هاست و در این معانی قیاسی می باشد.

مونث «أفعل» «فعلاء» و جمع هر دو «فعل» است

<sup>۱</sup> همان، ص ۸۷ و ۸۸

<sup>۲</sup> اعراف، آیه ۱۵۰

<sup>۳</sup> پیشین، ص ۸۸

<sup>۴</sup> قمر؛ آیه ۸

<sup>۵</sup> همان، ص ۲۶

زینت ها مثل: «احمر - اصر - ابیض»<sup>۱</sup>

د: فعیل: این وزن مربوط به دو گونه کلمات است.

اول: آنچه عیوب ظاهری را می فهماند و می بایست بر وزن «فعل» می امد ، گاهی بر وزن « لا فعیل» آمده «مریض»

دوم: مضاعف و ناقص یابی؛ مضاعف «طیب» و «خسیس» و ناقص یایی؛ مثل تقی - شقی در این معنا قیاسی است.<sup>۲</sup>

ه: صفت مشبه بر وزن «فاعل» از ماضی «فعل» و غیره ان آمده؛ مثل «خاسن» - ساخت جاع - طاهر<sup>۳</sup>

۲- فعل: فعل های که آنها بر وزن فل باشد صفت مشبهه آنها بر وزن فعیل می آید مثل شریف و کریم و گاهی بر اوزان ذیل می آید

«أفعل» = خشن

فعل = حسن<sup>۱</sup>

فعل = صعب<sup>۲</sup>

فعل = صلب<sup>۳</sup>

فعال = بیان

فعال = شجاع

فعول = وقور<sup>۴</sup>

فعل = جنب

فاعل = طاهر<sup>۴</sup>

۳- فعل: صفت مشبهه از ماضی فعل اندک است. ولی کلماتی همچون (حریص<sup>۱</sup> - أقیل - أشیب - منیق از ماضی آمده

<sup>۱</sup> پیشین، ص ۸۹

<sup>۲</sup> پیشین، ص ۹۰

<sup>۳</sup> همان، ص ۹۱

<sup>۴</sup> همان ص ۹۲

## سه تذکر:

۱- صفت مشبیه فعل های أجوف بر وزن «فَعِلٌ» آمده.

مثال: «سیرٌ - جیرٌ - ضیقٌ فلیمٌ بیعٌ» و صفت مشبیه فعل های صحیح بر وزن فِعلٌ آمده مثل: صیرفٌ و از فعل معتل بر این وزن فقط کلمه «عیش»

۲. در کلمات «سَیِّدٌ و مَیِّتٌ» گاهی یا تخفیف داده و «سیدٌ و میتٌ» گفته اند.<sup>۱</sup>

۳. در معانی گرسنگی، سیری، تشنگی و سیرابی، صفت مشبیه بر وزن «فَعْلَانٌ» آمده، ماضی آن «فَعَلٌ یا فَعَلٌ یا فَعَلٌ» باشد، مثل: «جوعان، شعبان، عطشان، ریّان»<sup>۲</sup>

### مجموع اوزان صفت مشبیه:

برای صفت مشبیه چهار وزن قیاسی و غیر آنها سماعی می باشد. در اینجا ایجاز ذکر می کنیم:

«فَعْلٌ، فَعَلٌ، فَعِلٌ، فُعَلٌ، فُعَالٌ، فَعِیلٌ، فَعُولٌ، فَاعِلٌ، فِیَعِلٌ، فِیَعَلٌ، فَعَلَا، أَفَعَلٌ، فَعَلَاءٌ»

لازم به ذکر است غیر از این اوزان، برای صفت مشبیه ممکن است اوزان دیگری باشد که سماعی

اند، مثل: «عَجَزٌ، یَقُظٌ، حَزْرٌ، عَجَلٌ» که بر وزن «فَعْلٌ» می باشد.<sup>۳</sup>

### د: صیغه مبالغه:

هرگاه در زبان عرب بخواهیم وجود صفتی را در موصوفی به مقدار زیاد بفهمانیم از اوزان مبالغه

استفاده می کنیم و این اوزان به جای اسم فاعل می باشند، پس معنای اسم فاعل دارند با اینکه بر

مبالغه نیز دلالت می کنند. مثل: «حَسُوْدٌ» یعنی مردی که بسیار دارای «حَسَدٌ» است. این اوزان مثل

اسم فاعل صرف می شوند، و دارای شش لفظ اند. مثل: «صِدِیقٌ، صِدِیقَانٌ، صِدِیقُونَ، صِدِیقَةٌ،

صِدِیقَتَانٌ، صِدِیقَاتَانٌ» و از فعل متعدی ساخته می شوند، مگر وزن «فَعَالٌ» که از فعل لازم و متعدی

می آید. از فعل لازم، مثل: «بَسَامٌ»، «ضَحَاکٌ»، «صَبَّارٌ»، «نَظَّارٌ»، «حَلَّافٌ»، «مَشَّاءٌ» و...<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> صرف روان ص ۹۳

<sup>۲</sup> صرف روان ص ۹۳

<sup>۳</sup> صرف روان ص ۹۳

<sup>۴</sup> صرف روان ص ۶۹ - نویسنده: احمد امین شیرازی

اوزان مبالغه سماعی اند و فقط از اسم های ثلاثی مجرد آمده، مثل: «حسود» از «حَسَد»، «صِدِّیق» از «صَدَق» و از غیر ثلاثی مجرد به ندرت شنیده شده است. مثل «دَرَاک» از «أَدْرَک» و «مِعْطَاء» از «أَعْطَى» و ...<sup>۱</sup>

اوزان صیغه مبالغه بعضی مشهور و بعضی غیر مشهورند و به همین ترتیب بیان می شوند،

### اوزان صیغه مبالغه:<sup>۲</sup>

مشهور: ۹ مورد

غیر مشهور: ۷ مورد

اوزان مشهور:<sup>۳</sup>

۱. «فَعَالٌ» مثل: «عَلَامٌ» و مثل: «صَبَّارٌ»
۲. «فَعِيلٌ» مثل: «شَرِيرٌ»، مثل: «رَحِيمٌ»
۳. «فَعِيلٌ» مثل: «سَرِيرٌ»، مثل: «صِدِّیقٌ»
۴. «مَفْعِيلٌ» مثل: «مِعْطِيرٌ»، مثل: «مِسْکِينٌ»
۵. «فُعَلَاءٌ» مثل: «ضُحَّكَةٌ»، مثل: «هَمَزَةٌ - لَمَزَةٌ»
۶. «فَعُولٌ» مثل: «كَهُوبٌ»، مثل: «وَدُودٌ»
۷. «فُعُولٌ»، مثل: «سُبُوحٌ» مثل: «قُدُوسٌ»
۸. «مِفْعَالٌ» مثل: «مِقْدَامٌ» و «مِعْمَارٌ»
۹. «فَعِلٌ» مثل: «حَدِرٌ» مثل: «أَلْفَطِقٌ»

### اوزان غیر مشهور:<sup>۴</sup>

۱. «فُعَالٌ» مثل «كُبَّارٌ» و «مَكْرُوا مَكْرًا كُبَّارًا» «نوح / ۲۲»
۲. «فَاعُولٌ» مثل «فَارُوقٌ» «هذا فاروقٌ هذه الامَّة» (بحار الانوار/ج ۳۸/ص ۱۳۷)

<sup>۱</sup> صرف روان ص ۷۰

<sup>۲</sup> صرف روان ص ۷۱

<sup>۳</sup> صرف روان ص ۷۱

<sup>۴</sup> صرف روان صص ۷۱ - ۷۲

۳. «فاعِلَةٌ» مثل «راویة» «راویةٌ لِحدیثنا فی الناس یُشدُّ فی قلوب شیعتنا افعلٌ من الف عابدٍ»  
«بحار الانوار - ج ۲ ص ۱۴۵»
۴. «فَعُولَةٌ» مثل: «فَرَوَقَةٌ»
۵. «مِفْعَالَةٌ» مثل: «مِجْزَامَةٌ»
۶. «مِفْعَلٌ» مثل: «مِحْرَبٌ»
۷. فِیعولٌ» مثل: «قِیومٌ» «الله لا اله الا هو الحی القیوم» بقره ۲۵۵

### مبالغه با «تاء»<sup>۱</sup>

گاهی برای معنای مبالغه از وزن استفاده نمی کنند، بلکه به وسیله افزودن «تاء» به آخر بعضی از کلمات معنای مبالغه را می فهماند؛ مثل: «راویة» به معنای مردی که بسیار روایت کننده است. و مثل: «طاغیة، عاصِرَةٌ، لافِظَةٌ» و از ثلاثی مزید مثل: «مُدْرِكَةٌ» یعنی بسیار درک کننده.

«تاء» اگر به آخر وزنهای مخصوص اضافه شود، معنای زیادی مبالغه را می دهد. مثل: «عَلَامَةٌ» یعنی مرد بسیار بسیار دانشمند، و مثل: «نَسَابَةٌ». «تاء» در این دو صورت بر تانیث دلالت ندارد و اگر برای تانیث باشد، شاذ است. مثل: «مِسْکِینَةٌ» مونث «مسکین» و «مِیقَانَةٌ» مونث «میقان» یعنی کسی که هر چه را بشنود به آن یقین می کنند.

در وزن های مبالغه مذکر و مونث یکسان است مگر در چند مورد که در ذیل به آنها اشاره می شود:

۱. وقتی وزن «فَعِیلٌ» به معنای «فاعل» بیاید، برای مونث با «تاء» تانیث و برای مذکر بدون «تاء» چه موصوف از نظر تانیث و تذکیر معین باشد یا نه. مثل: «رجلٌ نصیرٌ» و «إمرأةٌ نصیره» معنای «ناصر» و «ناصره». همین قانون را برای وزن «فَعُولٌ» به معنای «مفعول» نیز می آید. مثل: «جاء رسولٌ و رسوله»

<sup>۱</sup> صرف روان ص ۷۳

۲. اگر « فعلی » به معنای مفعول بیاید در صورتی که موصوف از نظر تذکیر و تانیث معلوم باشد، احتیاج به آوردن تا تانیث نیست، برای مونث با تاء تانیث می آید. مثل: « زیدٌ قَتیلٌ » و « أوتتِ المراهُ جریحاً »، ولی اگر موصوف معلوم نباشد، برای مونث با تاء تانیث می آید. مثل « رایث حبیباً » و « رایث حبیبه » و همین قانون را برای « فَعولٌ » به معنای فاعل نیز هست. مثل: « مررتُ بصبورٍ » و « زیدٌ صبورٌ » و « هندٌ صبورٌ ».

## دو تذکر: ۱

۱. گاهی صیغه مبالغه معنای مبالغه ندارد و فقط معنای اسم فاعل است. مثل « ظَلومٌ » در بیت ذیل:

كُلُّ جَمالٍ لِلزَّوالِ مَألِدٌ      وَكُلُّ ظَلومٍ سَرَفٌ يُبلی بِظالمٍ

که به معنای « ظلم » است نه به معنای « کثیر الظلم ». زیرا معنای بیت چنین است:

هر زیبایی رجوعش به نابود شدن است. و هر ظالمی در آینده به ظالم دیگر مبتلی خواهد شد.

۲. در وزن « فَعالٌ » اگر عین الفعل « واو » یا « یاء » باشد، اعلال نمی شود.

« واو » مثل: « قَوامونٌ » در « الرِّجال قَوامون علی النساء »

« یاء » مثل: « لا بیاعٌ - کِیالٌ » و « دِیانٌ » در « علی بن ابی طالب حجَّتی علی خَلقی و دِیانٌ دینی »

## ه : اسم تفضیل: ۲

هر گاه بخواهیم برتری چیزی را بر غیرش در صفتی از جهت فاعلیت آن بفهمانیم از وزن « أفعالٌ » برای مذکر و از وزن « فُعَلیٌ » برای مونث استفاده می کنیم. مذکر مثل « أحسنٌ » در « زیدٌ أحسنٌ من عمرو » به معنای اینکه زید و عمرو خوبند، ولی خوبی زید بیشتر از عمرو می باشد. مونث، مثلاً « حُسَنی » در « هندٌ حُسَنی من سَعاده » به معنای اینکه هند و سَعاده زیبا هستند، ولی زیبایی هند بیشتر از سَعاده می باشد، و منظور از برتری « تفضیل » برتری در فاعل بودن است، نه برتری در مفعولیت. به این معنا مثلاً « أَضْرَبٌ » به معنای زننده تر بودن است، نه به معنای زده شده تر.

<sup>۱</sup> صرف روان ص ۷۵

<sup>۲</sup> صرف روان ص ۷۹



قید تفضیل که بعد از «فَعَلٌ» آمده، «أَفْعَلٌ» وصفی مثل «أَحْمَرٌ» را خارج کرد، زیرا برتری را نمی فهماند و فقط بر صفت قرمز دلالت می کند.

### خصوصیات اسم تفضیل:<sup>۱</sup>

۱. برای برتری در صفات پسندیده و ناپسند استعمال می شود. پسندیده مثل: «أَحْسَنُ»، در «زیدٌ أَحْسَنُ مِنْ عَمْرٍو» و صفات ناپسند مثل: «أَقْبَحُ» در «عَمْرٍو أَقْبَحُ مِنْ خَالِدٍ»
۲. بیشتر بر دوام استمرار دارد. مثل: «أَفْضَلُ» در «زیدٌ أَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو» که فضیلت صفت دائمی می باشد.
۳. کلمات اجوف (یایی و واوی) با صیغه افعال تفضیل اعلال نمی شوند. یایی مثل: «أَبْيَنُ» و واوی مثل: «أَقْوَمٌ» در «ان هَذَا الْقِرَانُ يَهْدِي هِيَ لِتِي هِيَ أَقْوَمٌ»<sup>۲</sup>

### شرایط اسم تفضیل:<sup>۳</sup>

«أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ» از فعلی که در شرایط ذیل را داشته باشد می آید:

۱. «ثلاثی مجرد: پس از فل های ثلاثی مزید مثل: «عَلِمَ» یا رباعی (مجرد و مزید) مثل: «دَحْرَجَ»» تَدَحْرَجَ نمی آید.
۲. متصرف، پس از فعل های «نِعِمَ» «بئس» نمی توان اسم تفضیل آورد.
۳. مثبت، پس از فعلهای منفی مثل: «ما عَلِمَ زیدٌ» نمی تواند افعال تفضیل آورد.
۴. معلوم، پس از مثل: «كُتِبَ» جایز نیست اسم تفضیل بیاوریم. زیرا برتری مفعول بودن را می رساند. با آنکه اسم تفضیل برای برتری در فاعلیت است.

<sup>۱</sup> صرف روان ص ۷۹

<sup>۲</sup> سوره اسرا آیه ۹

<sup>۳</sup> صرف روان ص ۸۰

۵. قابل برتری، یعنی مفهوم فعلی که از آن، اسم تفضیل می آید باید قابل برتری باشد. مثل مفهوم « عِلْمٌ » و « حِلْمٌ » که می توان « اَعْلَمُ و احْلَمُ » گفت و اگر فعلی قابل برتری نباشد مثل: « فَتَى، فَتَدَّ، خَلَقَ، مات » نمی توان از آن اسم تفضیل آورد.

۶. تام: یعنی از فعل های ناقص مثل « کان » و نظایر آن که احتیاج به خبر دارند، در مثال « کان زیدٌ مُنْطَلِقًا » نمی توان اسم تفضیل آورد. بلکه باید فعل، تام بوده باشد و در معنا به فاعل اکتفا کند. مثل « کَبُرَ » که اسم تفضیل آن « اکْبَرُ » می باشد.

۷. از معانی رنگ، زینت و عیوب ظاهر نباشد. زیرا از این معانی اسم تفضیل نیامده، عیب ظاهر، مثل « اعمی »، رنگ مثل: « حُمْرَةٌ » و زینت مثل: « بَلَجٌ » که نمی توان به عنوان اسم تفضیل « اعمی، احمر، ابلج » گفت و این کلمات صفت مشبه اند و به آنها « أَفْعَلٌ و صفی » می گویند. زیرا عیبهای باطن مثل « جهل، حماقت و بلاذت » اسم تفضیل آمده؛ مثل: « فُلَانٌ أَجْهَلٌ، فُلَانٌ أَجْمَلٌ، أَبْلَدٌ مِنْ فُلَانٍ » و همچنین است کلمات « أَلْدُّ، أَشْكَسٌ، أَحْخِیَا »

فعلی که جامع این شرایط است، اسم تفضیل آن بر وزن « أَفْعَلٌ » می آید. مثل « أَحْسَنٌ » در « ادفع بالتی هی أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ » و « أَعْلَمٌ » در « نحنُ أَعْلَمُ بما یصنعون »

تذکر: بعضی گفته اند از عیوبی که در صفت مشبه آنها بر وزن « أَفْعَلٌ » باشد، اسم تفضیل نیامده و اگر صفت مشبه آنها بر وزن غیر « افْعَلٌ، فَعِیلٌ، فَعِلٌ، فَعْلٌ و ... » آمده باشد، اسم تفضیل دارد. ولی این قول، صحیح نیست؛ زیرا اسم تفضیل « حَمَقٌ » است، آن که صفت مشبهه آن، « أَحْمَقُ » و « حُمَقًا » می باشد و همچنین « أَرَعْنُ، أهُوجٌ، أَخْرَقُ، أَعْجَمُ، أَتَوَكُّ » پس معیار برای نیامدن اسم تفضیل عیوب ظاهری است نه باطنی.

### اسم تفضیل از اسم های فاقد شرایط:<sup>۱</sup>

اگر از اسم های فاقد شرایط اسم تفضیل بیاورند باید مصدر آنها را بعد از کلمات « اشدُّ، و اکثرٌ » یا آنها به این معنا باشد ذکر کنند. مثلاً به جای اینکه « انت اسودُّ » « انت اشدُّ سواداً » در جای « انتم اخلقُّ » و « انتم اشدُّ خَلَقًا ام السَّمَاءِ بناها

<sup>۱</sup> صرف روان ص ۸۲

## دو تذکر: ۱

۱. از الفاظ « اشدُّ و اکثر » برای فعل فاقد شرایط تفضیل استفاده می شد و این دلیل نیست بر اینکه همیشه بعد از « اشدُّ و اکثر » توجه کرد اگر از فعل فاقد شرایط باشد، از موارد بحث ما است و اگر نباشد از موارد فاقد شرایط نیست؛ مثل: « مالا » در « انا اکثرُ منك مالا » و مانند « بأساً » در « الله اشدُّ بأساً »

۲. کلمات « خیرٌ و شرٌّ » به دو صورت استعمال می شوند:

اول: اسم تفضیل: بنابراین در اصل « اخیرٌ و اشدُّ » بوده و به خاطر کثرت استعمال، همزه آنها افتاده است. مثل « خیرٌ » در « قل ما عند الله خیرٌ » و « شرٌّ » در « ان شرَّ الدواب عند الل »  
دوم: غیر اسم تفضیل: اسم ثلاثی مجرد بر وزن « فَعْلٌ » و « خیرٌ » به معنای خوبی، مثل: « ما تَفَعَلُوا من خیرٍ فانَّ اللهَ کانَ بهِ علیما » و « شرٌّ » به معنای بدی، مثل: « اذا مَسَّهَ الشَّرُّ کانَ یوساً »

### افعل بدون معنای تفضیل:

گاهی وزن افعل تفضیل بر رجحان و برتری دلالت ندارد و به معنای اسم فاعل یا صفت مشبیه است و به آن « افعل تعیین » و یا « تخصیص » می گویند. به معنای اسم فاعل، مثل: « اعلمٌ » در « الله اعلمٌ حیثُ یجعلُ رسالته » که به معنای « عالم » است و به معنای صفت مشبیه مثل « أهونٌ » در « هو أهونٌ علیه » که معنای « هیینٌ » می باشد.

## تذکر:

در ضمن بحث های قبل معلوم شد که اسم تفضیل بر وزن « أفعلٌ » است ولی هرچه در وزن « افعلٌ » است، اسم تفضیل نیست. زیرا وزن « افعةٌ » بین سه معنا مشترک است.

۱. اسم تفضیل که مشروحا بیان شد.

۲. صفت مشبه: « مثل احمرُّ، اقفرُّ، اشردُّ، اعمی، ابکمٌ »

۳. صیغه تعجب: « که بعد از لفظ « ما » می آید. مثل « ما أحسنُ زیداً »

<sup>۱</sup> صرف روان ص ۸۳

## خ: اسم مکان: ۱

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد و از فعل ثلاثی مجرد غالبا بر وزن « مَفْعَلٌ » می آید و در مواردی بر وزن « مَفْعِلٌ » مثل « يَطْبِخُ مَطْبِخٌ » « جَرَى مَجْرَى » « رَعَى مَرَعَى » « يَضْرِبُ مَضْرَبٌ » « يَعِدُّ مَوْعِدٌ » از غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول آن می باشد که بنابراین بوسیله قرائن باید فهمید که مراد از صیغه، اسم مفعول است یا اسم مکان مثل « يَجْتَمِعُ مَجْتَمَعٌ » « يُسْتَقَرُّ مَسْتَقَرٌّ »

## گ: اسم زمان: ۲

اسم زمان بر زمان وقوع فعل دلالت دارد، مثل « مَغْرِبِ الشَّمْسِ سَاعَةٌ كَذَا.. » و وزن آن از ثلاثی مجرد و غیر مجرد دقیقا مثل اسم مکان است، و در نتیجه فارق بین آن دو و اسم مفعول و مصدر میمی که همه اینها چنانچه که گذشت غالبا درون مشترک اند. قرینه است یعنی باید وسیله قرائن مقصود را فهماند و یا مقصود طرف را از بکار بردن این وزن فهمید.

## اسم آلت: ۳

اسم آلت بر ابزار انجام فعل دلالت می کند و از ثلاثی مجرد بر سه وزن « مِفْعَلٌ، مِفْعَالٌ، مَفْعَلَةٌ، و مِفْعَالٌ » می آید. نَشَدَ الخشبَ مَنَشَدًا، مَنَشَرَةً، مَنَشَارًا و « فَتَحَ البابَ: مِفْتَحًا، مِفْتَحَةً، مِفْتاحًا »

تذکر:

اسم آلت از غیر ثلاثی مجرد ساخته نمی شود

<sup>۱</sup> صرف ساده ص ۷۸ - نویسنده: محمدرضا طباطبایی

<sup>۲</sup> صرف ساده ص ۷۸

<sup>۳</sup> صرف ساده صص ۷۸ - ۷۹

## گفتار دوم:

### مشتق نحوی: ۱

در دانش نحو گویی در اصطلاح مشتق در مقایسه با صرف محدودتر می گردد و تنها به آن دسته از مشتقات گفته می شود که معنای وصفی دارند.

و مشتقاتی نظیر اسم زمان و مکان، مصدر میمی و اسم ابزار را که تهی از معنای وصفی اند شامل نمی شود. هنگامی که گفته می شود در ساختار جمله های اسمیه، گزاره (خبر) هر گاه مشتق باشد، باید از نظر عدد و جنس با نهاد(مبتدا) هماهنگ باشد، بدین معناست که هرگاه خبر، معنای وصفی داشته باشد با مبتدا که در حقیقت نقش موصوف را دارد. هماهنگ است. و از همین جاست که صفت نسبی در ساختار جمله حکم مشتق می یابد و لازم است که با مبتدا تطبیق کند<sup>۲</sup>

حال نیز معمولاً باید مشتق باشد و با ذوالحال( در حقیقت موصوف خود، هماهنگ گردد، بدین معناست که حال باید معنی وصفی داشته باشد و از این روست که هرگاه حال جامد باشد، ( معنای وصفی نداشته باش) مثل: «رکضاً» که مصدر ثلاثی است در جمله « أُتِيَتْهُ رَكْضًا» دستور نویسان کوشیده اند معنایی وصفی از آن انتزاع کنند به عبارت دیگر آن را « تاویل به مشتق» کرده اند و گفته اند که تقدیر جمله چنین است « أُتِيَتْهُ رَاكِضًا»<sup>۳</sup>

نیز قید « تمیز» غالباً باید جامد باشد، بدین معناست که نباید معنای وصفی داشته باشد.<sup>۴</sup>

البته این موضوع استثناهایی دارد که در کتابهای دستوری به آن پرداخته شده است.

<sup>۱</sup> نحو وافی - نویسنده عباس حسنی - ج ۳ - ص ۱۸۲

<sup>۲</sup> جامع الدروس العربیه - نویسنده مصطفی غلايينی - ج ۲ - ص ۲۵۹

<sup>۳</sup> شرح المفصل - يعيش بن يعيش - ج ۲ - صص ۵۹ و ۶۳

<sup>۴</sup> جامع الدروس العربیه - نویسنده: مصطفی غلايينی - ج ۳ - ص ۱۳۴

## فصل سوم:

### تطبیق مشتقات صرفی و نحوی در سوره یاسین:

۱- (وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ<sup>۱</sup>)

صرفی: حکیم = صفت مشبیه

نحوی: حکیم = صفت نحوی برای قرآن

۲- (إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ<sup>۲</sup>)

صرفی: المرسلین = اسم مفعول از باب افعال

نحوی:

۳- (عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۳</sup>)

صرفی: مستقیم = اسم مفعول اما در معنای صفت مشبیه چون معنای ثبوتی دارد.

نحوی: مستقیم: صفت برای صراط.

۴- (تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ<sup>۴</sup>)

صرفی: رحیم = صفت مشبیه

نحوی: رحیم = صفت برای العزیز

۵- (لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ<sup>۵</sup>)

صرفی: غافلون = اسم فاعل از ثلاثی مجرد باب «ن»

نحوی: خبر برای فهم

۶- (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ<sup>۶</sup>)

صرفی: اکثر = افعال تفضیل

نحوی: اکثر مجرور به حرف جر «علی»

<sup>۱</sup> سوره س

<sup>۲</sup> همان، آیه ۳

<sup>۳</sup> همان، آیه ۴

<sup>۴</sup> همان، آیه ۵

<sup>۵</sup> همان، آیه ۶

<sup>۶</sup> همان، آیه ۷

۷- (إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ<sup>۱</sup>)

صرفی: مُقْمَحُونَ = اسم مفعول از باب افعال

نحوی: مُقْمَحُونَ = خبر برای «فهم»

۸- (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ<sup>۲</sup>)

صرفی: الرحمن = صفت مشبیه

نحوی: الرحمن = مفعول به

صرفی: کریم = صفت مشبیه

نحوی: کریم: صفت برای «أجر»

۹- (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ<sup>۳</sup>)

صرفی: مبین = صفت مشبیه

نحوی: مبین = صفت از «امام»

۹- (واضرب لهم مثلا أصحاب القرية إذ جاءها المرسلون<sup>۴</sup>)

صرفی: مرسلون = اسم مفعول

نحوی: مرسلون = فاعل «جاء» و ها مفعول به ی می باشد

۱۰- (إِذِ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ<sup>۵</sup>)

صرفی: مرسلون = اسم مفعول از باب افعال

نحوی: مرسلون = خبر «إن»

<sup>۱</sup> همان، آیه ۸

<sup>۲</sup> همان آیه ۱۱

<sup>۳</sup> همان، آیه ۱۲

<sup>۴</sup> همان، آیه ۱۳

<sup>۵</sup> همان، آیه ۱۴

۱۱- ( قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَإِنذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ<sup>۱</sup> )

صرفی: مسرفون = اسم فاعل از باب افعال جمع صیغه سوم

نحوی: مسرفون = صفت برای «قوم»

۱۲- ( وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ<sup>۲</sup> )

صرفی: المرسلین = اسم مفعول از باب افعال

نحوی: المرسلین = مفعول به برای فعل «اتبعوا»

۱۳- ( اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ<sup>۳</sup> )

صرفی: مهتدون = اسم مفعول از باب افتعال

نحوی: مهتدون خبر برای «هم»

۱۴- ( إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ<sup>۴</sup> )

صرفی: مبین = صفت مسببه

نحوی: مبین = صفت برای ضلال

۱۵- ( بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ<sup>۵</sup> )

صرفی: المکرمین = اسم مفعول از باب افعال

نحوی: المکرمین = مجرور به حرف جر و با هم مفعول به دوم برای فعل «جعلنی»

۱۶- ( إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ<sup>۶</sup> )

صرفی: خامدون = اسم فاعل از باب «ن»

نحوی: خامدون = خبر برای «هم»

<sup>۱</sup> همان؛ آیه ۱۷

<sup>۲</sup> همان، آیه ۲۰

<sup>۳</sup> همان، آیه ۲۰

<sup>۴</sup> همان؛ آیه ۲۴

<sup>۵</sup> همان؛ آیه ۲۷

<sup>۶</sup> همان، آیه ۲۹



۱۷- (وَإِنْ كُلُّ لَمَمًا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ<sup>۱</sup>)

صرفی: محضرون = اسم مفعول از باب افعال

نحوی: محضرون = خبر دوم

۱۸- (وَآيَةٌ لَهُمْ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ<sup>۲</sup>)

صرفی: مظلومون = اسم فاعل به مهنای صفت مشبهه

نحوب: مظلومون = خبر برای «هم»

(وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ<sup>۳</sup>)

صرفی: العزیز = صفت مشبهه

نحوی: العزیز مضاف الیه برای تقدیر

نحوی: العلیم = صفت مشبهه

نحوی: العلیم = صفت برای «العزیز»

۱۹- (وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ<sup>۴</sup>)

صرفی: المشحون = اسم مفعول از باب «من»

نحوی: المشحون = صفت برای «الفلک»

۲۰- (وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ<sup>۵</sup>)

صرفی: معرضین = اسم فاعل از باب افعال

نحوی: معرضین خبر برای «عنها»

۲۱- (وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ<sup>۶</sup>)

صرفی: صادقین = اسم فاعل از باب «ن» ثلاثی مجرد

نحوی: صادقین = خبر «کان»

<sup>۱</sup> همان، آیه ۳۲

<sup>۲</sup> همان، آیه ۳۷

<sup>۳</sup> همان، آیه ۳۸

<sup>۴</sup> همان، آیه ۴۱

<sup>۵</sup> همان، آیه ۴۶

<sup>۶</sup> همان، آیه ۴۸

۲۲- (قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ<sup>۱</sup>)

صرفی: المرسلون = اسم مفعول از باب افعال

نحوی: المرسلون = فاعل برای «صدق»

۲۳- (إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمِ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ<sup>۲</sup>)

صرفی : فاکهون = اسم فاعل

نحوی: فاکهون = خبر «إن»

۲۴- (هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأُرَائِكِ مُتَكِئُونَ<sup>۳</sup>)

صرفی: مُتَكِئُونَ = اسم فاعل از باب افتعال

نحوی: مُتَكِئُونَ = خبر برای «هم»

۲۵- (سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ<sup>۴</sup>)

صرفی: رحیم = صفت مشبیه

نحوی: رحیم = صف برای «رب»

۲۶- (وَأَمْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ<sup>۵</sup>)

صرفی: مجرمون = اسم فاعل از باب افعال

نحوی: مجرمون = بدل از جمله و معقول قول

۲۷- (أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ<sup>۶</sup>)

صرفی: مالکون = اسم فاعل به معنای صفت مشبیه

نحوی: --- برای «فهم»

<sup>۱</sup> هما؛ آیه ۵۲

<sup>۲</sup> همان؛ آیه ۵۴

<sup>۳</sup> همان؛ آیه ۵۶

<sup>۴</sup> همان؛ آیه ۵۸

<sup>۵</sup> همان؛ آیه ۵۹

<sup>۶</sup> همان؛ آیه ۷۱

۲۸- (أَوْلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ<sup>۱</sup>)

صرفی: رحیم=صفت مشبیه

نحوی: رحیم=خبر برای «هی» وکل جمله حال

۲۹- (أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ

الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ<sup>۲</sup>)

صرفی: خلاق=صیغه مبالغه

نحوی: خلاق خبر برای «هو»

صرفی: علیم=صفت مشبیه

نحوی: علیم=خبر دوم برای «هم»

---

<sup>۱</sup> همان، آیه ۷۷

<sup>۲</sup> همان، آیه ۸۱

## فصل چهارم:

### (نتیجه گیری):

چنین مقاله هایی در واقع منتج نتیجه ی خاصی نیستید  
اما آنچه از این مقاله به دست می آید را به اختصار بیان میکنم .  
در فصل اول به بررسی واژه ی مشتق در لغت و اصطلاح پرداخته شد  
در فصل دوم به بررسی مشتق صرفی و نحوی و اقسام آن پرداخته شد.  
فصل سوم را به تطبیق مشتقات در سوره ی مبارکه ی (یاسین) اختصاص دادم .  
در ۳۰ آیه از این سوره مشتقات استعمال شدند.....